



● قدرت تسلط نویسنده بر چند زبان در قصه «دنیا خانه» به اوج می‌رسد. در این قصه با زبان سیاست، عربی‌نویسی، رماتیک، گزارشی، تبلیغاتی، حادثه‌ای، خاطره‌نویسی و داستانسرایی و... سر و کار داریم.

رویا تفتی

نور آن قدر که تو فکر می‌کنی ارزان نیست

هزارزه (مجموعه قصه)

نویسنده: جمشید محمدی (جم)

انتشارات خط سوم / چاپ اول ۱۳۷۸

۳۲۰ صفحه / ۱۲۰۰ تومان

کتاب «هزارزه» شامل ۱۳ قصه کوتاه است.

لذت خلاقیت و نوآوری از همان ابتدا و با خواندن اسم کتاب که به زبان زرگری است به خواننده منتقل می‌شود و ذهن را کنجکاو می‌کند تا از چند و چون آن سردر آورد. با خواندن فهرست قصه‌ها با اسامی بی از قبیل «قوقولی قوقو برای سلامتی مضر است»، «صد و سی و ده» و ... برمی‌خوریم که برای ذهن تازگی دارند و ما را تا حدی از این مسئله آگاه می‌کنند که علاوه بر تازگی باید با مجموعه‌ای از طنز نیز سر و کار داشته باشیم.

شخصیت‌های قصه به غیر از خود قصه‌نویس و همسرش که در اکثر قصه‌ها حضور دارند و درگیر مسائل روزمره و عمدتاً بی‌پولی که ناشی از دل‌مشغولی نویسنده است می‌باشند و اتفاقاً دیالوگ‌های بسیار زنده و ملموس آن‌ها چاشنی قصه‌ها می‌شود، بقیه به نوعی غیرواقعی، دگرگون شده و گاه مسخ شده‌اند:

- دست به موهایم مالیدم دهانم گشاد شده بود چهار دندان تیز بلند، دست به چشم هایم کشیدم کشیده شده بود، حدس من درست بود من گرگ شده بودم. (هزارزه - ص ۹)

- یه روز صبح که بلند شدم برم سر کار دیدم شلوارم حاضر نمی‌شه یعنی از زیر کار در می‌ره. (قوقولی قوقو برای سلامتی مضر است - ص ۱۶۵)

نویسنده در قصه‌های «زردک» و «حجی مجی لاترجی» نشان می‌دهد که توانایی نوشتن قصه‌هایی در فضایی واقعی و معمول را دارد. در قصه «زردک» معلمی، مشغول گفتن دیکته به شاگردانش است و در خلال آن به بدبختی‌ها و آرزوهایش فکر می‌کند او که در ضمن معلمی، کارهای جنبی دیگری هم انجام می‌دهد، چون از پس مخارج زندگی بر نمی‌آید به سمت جنون می‌رود. ولی انگار فضای ذهنی نویسنده مانع نوشتن داستان‌هایی از این دست می‌شود و او را به سمت آفریدن فضاهای عجیب و غریب و بکر می‌کشاند. فضایی که یا مثل فضای «رایان‌ها» بازگشت به زندگی جنگل نشینی است و یا مثل فضای «دوباره زده بیرون» ترکیبی از تکنولوژی، سنت و اسطوره است که نویسنده به شیوه‌ای زیبا هر کدام از این عناصر را به طنز می‌کشاند:

- تخم مرغها ترق ترق می شکست و سیمرغهای دم‌دراز و نوک‌دراز راه می افتادند توی کوچه و خیابون. عجیب اینکه اونا هیچی نمی خوردند جز «حرف». بله درسته باید برای آن‌ها می نشستیم و قصه می گفتیم و آن‌ها با حرص قصه می خوردند و گریه می کردند.

(دوباره زده بیرون - ص ۱۰۴)

چند زبانی بودن نیز یکی دیگر از عناصریست که نویسنده به راحتی و با موفقیت آن را در قصه هایش نشان داده، گاه نیز زبان را به شعر نزدیک می کند:

- با احساسی سفید به سوی تو دست دراز می کنم (بوقلمو - ص ۵۲)

- نور آن قدر که تو فکر می کنی ارزان نیست (قصه شعر ما - ص ۱۷۴)

- بشقاب پُر است به طرف دیروز

قصه شعر ما - ص ۱۷۷

- چشم‌هایم را نخ کن و به گردنت بیاویز دست‌های مرا ببین چگونه باز مانده، بیچاره چشم‌هایم. دلم به حال دلم می سوزد. یک سیخ شعر برایت به آتش گذاشتم چه فکر بی‌خونی داری (بوقلمو - ص ۵۸)

نویسنده گاهی اوقات به کشف می رسد:

- خوشبختی یکی از بهانه‌هایی است که موجودات برای ماندن خود می سازند

(خیالباف - ص ۲۰۱)

- گاهی هجرت سفریست از مرگی به مرگی دیگر در این دیار همه مردم سیاه می پوشند که سردمان ساده دل همیشه روی برآسمان دارند. (قصه شعر ما - ص ۱۷۹)

- در آنجا وقتی انسانی را دیدم ماهیچه‌های کامپیوتری را تمیز می کرد پی بردم که آدمی ساخته شده است تا کسی بر آن حکم براند. (خیالباف - ص ۲۰۱)

- دریافتم که تمامی موجودات خواسته یا نساخواسته خود را به مرگ نزدیک می کنند.

(خیالباف - ص ۲۱۱)

- نه همیشه یکی باید بماند که تاریخ را بنویسد (صد و سی و ده - ص ۲۲۴)

- عدالت همیشه از سوراخ تنگی بیرون می آید. (صد و سی و ده - ص ۲۳۲)

● نویسنده در قصه‌های

«زردک» و «حجی مجی

لاترجی» نشان می دهد که

توانایی نوشتن قصه‌هایی در

فضایی واقعی و معمول را دارد.

● لذت خلاقیت و نوآوری از

همان ابتدا و با خواندن اسم کتاب

که به زبان زرگری است به خواننده

منتقل می شود و ذهن را کنجکاو

می کند تا از چند و چون آن

سردر آورد.

محمدی دیالوگ‌های عامیانه را به خوبی اجرا

می کند و ضرب‌المثل‌ها را به زیبایی دگرگون می سازد: - خوبه خوبه جد و آبادت دیونه اس تو هم شورش رو درآوردی آگه دیوونه‌ام باشه به باباش رفته (هازارزه - ص ۲۰)

- قریون مرامتون تو را به علی یک متر میدون رو باز تو کنید خدای نکرده آگه وقت زنجیرپاره

کردن به تیکه‌اش بهره توی چشم خودتون، بچه تون و بغل دستی تون، اونوقت یه عمر باید شرمنده خودتون و خونواده تون باشم. یا علی بچه برو کنار جون مادرتون یک متر برید کنار ای خدا، (حجی مجی لاترجی - ص ۳۰۷)

- حالیمون کرد که آدم دیوونه و کیل وصی نمی‌خواد چه برسه به آدم عاقل (قو قولی قو قو - ص ۱۶۷)

- پاشونو توی کفش پاشنه بلند می کردن الا

بلا این پیرهن اونجا مد شده می‌خوایم. (قو قولی قو قو - ص ۱۶۴)

قدرت تسلط نویسنده بر چند زبان در قصه «دنیا خانه» به اوج می رسد. در این قصه با زبان سیاست، عریضه نویسی، رمانتیک، گزارشی، تبلیغاتی، حادته‌ای، خاطره نویسی و داستان‌سرایي و... سر و کار داریم و چیزی که

باعث خواندنی شدن، جذابیت و کشش مطالب این روزنامه که توسط یک نفر تهیه شده است می شود، این است که اکثر مطالب در جریانی از طنز شناورند. با خواندن این قصه در آخر سرگیجه‌ای که می گیریم دقیقاً شبیه سرگیجه‌ایست که بعد از ورق زدن و تک زدن به تمام مطالب یک روزنامه به ما دست می دهد.

خبرهای پیش پا افتاده و سطحی و نه چندان مهم از ظاهر قضایا. مثلاً در مصاحبه‌ای که با یکی از فوتبالیست‌ها می شود، در آن صحبت از همه چیز به میان می آید جز مسائل اصلی فوتبال که در فرج قرار گرفته. در این قصه گوئی نویسنده می خواهد توانائی خود را در ارائه زبان‌های گوناگون به منصف ظهور برساند. چند زبانی شدن او تنها بپس و پیش کردن اجزای جمله، شکستن نسحو، آوردن لهجه‌های گوناگون و کارهای متداولی از این دست صورت نمی گیرد، بلکه در هر حوزه خاص می بینیم که روان شناسی کلمات با حوزه دیگر متفاوت است.

زاویه دار بودن، چند پهلو بودن، ابهام و کنایه در قصه‌های این مجموعه باعث می شود خواننده تا هر عمق که بتواند، پیش رفته و از قصه لذت ببرد. غافلگیر کردن ذهن نیز یکی دیگر از چیزهایی است که شدیداً در این لذت بخشی تأثیر دارد:

- زمانی که مادرم به دنیا آمد در وجود نداشت مادرم پر دار بود وقتی مادرم به دنیا آمد مثل الف آب و درخت ساده بود مادرم مثل تو پیچیده نبود می گفت از بهار آمده اما چهره‌اش سوخته بود تو همیشه پر از شکوفه‌های نه هستی با میوه‌های یاس تو هم رنگ طوفان و آهن هستی می خواهمت تو آدمی یا حیوان؟ سگ پدر محتاجم که دوستم بداری و به ستایشم بنشین.

(هازارزه - ص ۳۱)

- نیمه‌های شب بود که دیدم صدای قورقور می یاد رفتم دیدم کفتر خشک شده زیر نور ماه توی بالکن نشسته و پاک عاشق شده، منم که دل‌نازک. دُو تا قوی سپیدی که دخترم گذاشته بود توی گلدون بیدار کردم و گفتم بیائید بریم توی بالکن. کفتر عجیب توی خودش بود به عیال گفتم عجیب شبی زیر نور ماه و کنار دست این جمع



عاشق. اگر گفتی چی جون می‌ده گفت جون می‌ده برای رختشویی، کلی رخت چرک دارم.

هازارزه - ص ۱۵۹)

- فکر کردیم دمکراسی بهتره یعنی به‌صرفه‌تره از فردا لباس‌های دمکراسی پوشیدیم هنوز بازوها مونو نشون در و همسایه نداده بودیم که ورق برگشت. دیگه نه حریف زن شدیم و نه حریف بچه. تا می‌گفتی بالای چشمت ابرو می‌خواستن برن آرایشگاه. (قوفولی قوفو - ص ۱۶۲)

- محبوب من تو بهترین زن دنیایی اگر تو نباشی زیباترین نداریم از خود گذشته‌ترین تویی اگر تو نباشی از خود گذشته‌ترین نداریم قانع‌ترین تویی حتی آب وقتی دو سوم زمین آب است تو باید با بدترین آب بسازی. ای کاش این آب نیز از برای تو آزاد بود جیره تو دو کلمن آب است تا شب با این آب تو باید کهنه بچه بشوری ظرف نیز، حتی برای خوردنمان نیز هست...

(صد و سی و ده - ص ۲۳۵)

- بالاخره دیروز قانونی که یک عمر پدر و مادرها برسر آن جنگیده بودند به‌تصویب رسید و بچه خوردن آزاد شد. (هازارزه - ص ۲۸)

غلیان ذهن نویسنده و نبوغ او در خلاقیت و نوآوری باعث می‌شود تا او خود مسئله نوشتن رابه‌هرچیز دیگری ترجیح دهد. آرزوهای سرکوب شده، سرکوب نشده و سرکوب نشدنی دست به‌دست هم داده در هم مستحیل شده و تبدیل به یک آرزو برای نویسنده شده‌اند: آرزوی آزاد گذاشتن ذهن برای هرآنچه که می‌خواهند بنویسد. در اکثر قصه‌های این کتاب نه می‌شود ماجرائی را دنبال کرد و به‌انجام رساند، نه دنبال شخصیت شکل گرفته‌ای بود و نه به‌عناصر تعریف شده دیگر در قصه رسید ولی در هرکدام از آن‌ها وسوسه‌ای باعث می‌شود تا قصه را ادامه دهیم. گاه وسوسه دنبال کردن ذهن نویسنده که ببینیم ما را تا کجا می‌برد و یا تا کجاها می‌رود، گاه طرح و توطئه‌هایی که به‌صورتی زیرکانه به کار می‌رود و گاه سیلان طنز که نقش مهمی را ایفاء می‌کند.

می‌شود گفت نویسنده تمام درگیری‌های ذهنش را به‌صورت قطعات پازل سر هم می‌کند.

بعضی اوقات این پازل‌ها هم‌شکلند ولی رنگ‌های متفاوت دارند و در نهایت هم نویسنده از سر هم کردن آن‌ها به‌شکلی که از پیش برای ذهن آشنا و شناخته شده اما هنری است می‌رسد مثل قصه «زردک» و «حجی مجی لاترجی» گرچه در آن‌ها خلاقیت کمتری به کار رفته ولی قصه به‌فروم محکمی رسیده است.

برخی دیگر از قصه‌های این مجموعه از پازل‌هایی با رنگ، اندازه، طرح و جنس متفاوت ساخته شده است، نه تنها ارتباط برقرار کردن بین عناصر نامتجانس این قصه‌ها کار آسانی نیست بلکه چگونگی این ارتباط که باعث تأویل‌پذیر شدن، پارودی کردن و... آن‌ها شود و در نهایت قصه را به‌شکلی هنری برساند، کار مشکل‌تریست که نویسنده مثلاً در قصه «دوباره زده بیرون» خوب از عهده این کار برمی‌آید. اما در قصه‌های «خیالیاف» و «قصه شعرا» نویسنده فقط از پازل‌های هم‌شکل برای ساختن قصه استفاده کرده آن‌ها را روی هم چیده و بالا رفته است بدون اینکه به‌شکل نهائی آن فکر کند. شاید نویسنده از این کار لذت برده باشد اما مطمئناً لذتی هنری نبرده است او فقط توانائی خود را در تخلیه ذهنش آزموده و به‌رخ کشیده است بدون اینکه بتواند این توانائی را به‌لذتی تحسین‌برانگیز برای خواننده تبدیل کند، چرا که فرم نهائی او بارها و بارها به‌دلیل خستگی به‌هم می‌ریزد و چون این فرم هنری نیست چیزی، از آن در ذهن خواننده نمی‌ماند. اما مثلاً در قصه «بختک» با آن که ما با قصه‌ای مواجهیم که در آن راوی مشغول مطالعه کتاب‌های گوناگون است و تکه‌هایی از آن‌ها را عیناً می‌آورد ولی ماجرای قهر همسر راوی که قصه با آن شروع می‌شود و در ادامه هم به‌صورت گسسته به‌ذهن راوی می‌رسد، محرکی برای کشاندن خواننده به‌ادامه قصه می‌شود و در نتیجه خستگی او را می‌گیرد در این جا پازل‌ها به‌وسیله همین نخ در هم نمی‌ریزند و بی‌شکل بی‌شکل نمی‌شوند.

حالا بد نیست به‌نظرات خود نویسنده در مورد کارش بپردازیم:

- نکند ما انسان‌های مصنوعی باشیم چقدر شبیه هم هستیم شبیه هم فکر می‌کنیم.

(بوقلو - ص ۴۴)

- آه هیس باید هنرپیشه خوبی بود برو هنر زندگی کردن را بیاموز طوری حرف بزن که خودت نفهمی. پست مدرن یعنی این.

(بوقلمو - ص ۴۵)

- نه بچه جان همیشه پیشرفت از راه خطا رفتن به‌دست می‌آید گمان مکن که ما هم راه درستی می‌رویم نه ما به‌خیال خود درست فکر می‌کنیم اما به‌نظر آیندگان فکر ما کودکانه خواهد بود. (صد و سی و ده - ص ۲۲۷)

- این قصه مٹ تموم قصه‌ها نیس قصه‌ای نیس که از پیش ساخته بشه در هیچ ساختاری از پیش ساخته شده قرار نمی‌گیره در هیچ مضمونی از پیش ساخته شده نمی‌گنجه تعهدی نسبت به‌هیچ مسلک و مرامی به‌جز خود قصه نداره (حجی مجی - ص ۳۰۶)

- یکی شدن خیلی عیب دارد دو فکر یک جور به‌چه درد می‌خورد مثل آن است که تو دو دهان داشته باشی من از اتحاد بدم می‌آید من با خودم در ستیزم، در تضاد، چگونه با همسایه‌ام زنم و شما همفکر شوم.

(صد و سی و ده - ص ۲۳۶)

باید گفت که «هازارزه» اثری است متفاوت و به‌همین دلیل تأثیرگذار و مطمئناً جریان‌زا، ولی برای این که کسی بخواهد قصه‌های این چینی بنویسد تنها یاد گرفتن و به‌کاربردن تکنیک‌هایی که نویسنده این کتاب به‌کار برده کافی نیست بلکه باید حافظه‌ای خلاق، هوشی سرشار و همه‌سونگر، تخیلی پویا، طنزی ذاتی و جسارتی بی‌شیله پیله و صمیمی (در ارائه فرم و محتوا) داشته باشد. کسی که خود عمل نوشتن را برهرچیز دیگری ترجیح دهد و وجه غالب کارش کند و خواننده را قبل از هرچیز به‌لذت هنری برساند.

در پایان نکته‌ای را لازم به‌ذکر می‌دانم و آن اشتباهات و ایرایشی بسیار زیاد است که گاه خواننده را دچار مشکل می‌کند امیدوارم نویسنده در کتاب بعدی یا چاپ مجدد همین کتاب به این نکته توجه کند مطمئناً از عهده آن برخواهد آمد چرا که سخت‌تر از کشیدن طرح جلدی به‌این زیبایی نیست.